

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

خلیل الله معروفی

۳۰ اپریل ۲۰۲۵

سید جمال الدین افغان

چند روز پیش مقاله کوتاهی نوشتم؛ و صریحاً نوشتم، که چرا "سید جمال الدین افغان" خود را "افغانی" میخواند. در آن مختصر به اندازه کافی روشنی انداخته شده است و اگر کسی آن را با دقت تمام بخواند، راه دیگری ندارد، مگر این، که "سید" را – لااقل در روزگار ما – "افغان" بخواند و "افغان" بداند، نه "افغانی"!!! چند انعکاس نشان داد، که با تأسف کسی بدان استدلالات و استخراجات – و این، که چرا "سید افغان" متأثر از تعاملات و رواجهای غلط اعراب، بناحق و خلاف تعاملات معمول، خود را "افغانی" میخواند – هیچ توجهی نکرد. اینک وطندار ارجمند و گرامی ما، آقای "عمر توخی" کامنت ذیل را در مناظرات "آرپانا افغانستان آنلاین" نوشته اند:

«تاریخ»

2025-04-24T22:00:00Z

اسم

عمر توخی

محل سکونت

سوېډن

تبصره

محترم معروفی صاحب سلام، خدای دی وکړي چي جوړ او روغ به یاست.

در رابطه با افغان و افغانی یک سوال برایم پیدا شد وان اینکه :

«سید جمال الدین افغان» ، که قسمت بزرگ عمر خود را در مصر و در قاهره و در گذر مشهور "خان الخلیلی" گذرانده است، نیز زیر تأثیر غلط عرف و تعاملات زبان اعراب رفته و خود را "افغانی" مینامید.»

سوال من است که آیا سید جمال الدین افغان وقتی در افغانستان بود، کدام یک افغان یا افغانی را همراهی نام خود به کار میبرد؟ و در این باره اسنادی وجود دارد یا نه؟

و یا این تخلص در خارج از افغانستان با نام سید جمال الدین اضافه شده، و سید جمال الدین افغانی شده؟

جور اوسی. «

صمیمانه اقرار میکنم، که در مورد "سید جمال الدین افغان" و سبج و سوانح و کارنامه اش، معلوماتم اندک است و

از زندگانی سید در افغانستان آگاهی لازم و کافی ندارم. آنچه را نوشتم بر حسب قوانین دستوری و تعامل رسمی و

قانونی امروز در مورد تبعه و باشندگان افغانستان، نوشتم. چون در تمام قوانین اساسی افغانستان – از زمان

علیحضرت امان الله خان غازی تا به امروز – به تبعه و سکنه و باشندگان این خاک، کلمه "افغان" اطلاق میشود؛ و

این نکته نه تنها در افغانستان بلکه در تمام جهان پهناور نیز مراعات میگردد؛ ولو اعراب زوراور، از "کج خلقی"

کار بگیرند و طور دیگری ببیندیشند. نمیدانم؛ شاید هم اعراب همین اکنون مطابق با تعاملات جهانی، تبعه افغانستان را

"افغان" بنامند و کشورشان را "افغانستان". این مگر به حال "سید جمال الدین افغان" تأثیری ندارد، چون او جزء تاریخ است و جزء تأریخی‌ست، که در آن از حقوق تبعه کشورها و نامگذاری آنها خبری نبود!!!
 قراری، که شواهد تأریخی نشان میدهند، "سید جمال الدین افغان"، در قالب یک "شخصیت مبارز و اصلاح طلب"، در زمان زمامداری "امیر محمد اعظم خان" و "امیر شیرعلی خان" در افغانستان زیسته است، و آن زمانی بود، که از قانون و قانون اساسی و حقوق و مسؤولیتهای مدنی تبعه و باشندگان افغانستان خبری نبود. طوری، که میدانیم اولین قانون اساسی افغانستان در زمان "علیحضرت امان الله خان غازی" نافذ گشت و آن زمانی بود، که حضرت "سید جمال الدین"، دیر زمانی در دل خاک آرمیده بود. منطبق با این تشریحات نباید این سؤال را مطرح کرد، که خود "سید جمال الدین" در آن روزگار و در روزگاری، که در افغانستان میزیسته است، خود را "افغان" مینامید یا "افغانی"!!! به هر حال:

حالا، که چنین سؤالی به میدان انداخته شده است، میکوشم نکاتی را در زمینه تقدیم بکنم. بدین منظور اولاً کلمات "افغان و افغانی" را اندک میکاوم:

"افغان" و "افغانی":

هم از نگاه دستوری و هم از نگاه حقوقی "افغان"، یک "اسم ذات" است، که برای "تبعه و سکنه و باشندگان" کشوری به نام "افغانستان"، استعمال میشود؛ بلی:

– "افغان" کلمه ای ست، که منحصرأ – به تأکید میگویم، "منحصراً" – برای "افراد و اشخاص و انسانها" به کار برده میشود؛ و این استعمال علاوه بر جنبه منطقی، وجهه و پشتوانه قوی حقوقی نیز دارد، که در چوکات تمام قوانین اساسی افغانستان – از یکصد سال بدین طرف – مورد استعمال و احترام میباشد. اما:

– اما "افغانی" یک "کلمه وصفی" ست؛ و آن هم "صفت نسبی"، که به "افغان" نسبت میبرد؛ مثلاً میگوئیم:
 – "قالین افغانی"، که درینجا کلمه "قالین" از نگاه دستوری "موصوف" نامیده میشود و "صفت" آن هم "افغانی" ست.

– "غیرت افغانی"، که نیز مرکب از "صفت و موصوف" است، چون ضمن این ترکیب، کلمه "غیرت" مورد توصیف قرار گرفته است و صفتش "افغانی" ست.

– "ننگ افغانی" نیز یک "ترکیب وصفی" و متشکل از "صفت و موصوف" است؛ بدین معنی، که "ننگ" موصوف است و "افغانی" صفت آن.

– "منش افغانی" و "مهماننوازی افغانی" و "عنعنات افغانی" و "فرهنگ افغانی" و "مردانگی افغانی" و "شکل و شمایل افغانی" و "قد و قامت افغانی" و "کرکتر افغانی" و "عرق افغانی" و "شهامت افغانی" و "شجاعت افغانی" و "شیوه افغانی" و "سلاحشوری افغانی" و چه و چه و چه را میتوان به عین شکل تجزیه و تحلیل کرد.

ازین قسمت بحث نتیجه میگیریم، که کلمه "افغان" برای "افراد و اشخاص و انسانها" استعمال میشود؛ مگر:

مگر کلمه "افغانی" برای توصیف حالات و اشیاء به کار میرود؛ به عبارت دیگر:

"افغان" برای افراد و اشخاصی به کار میرود، که تبعه کشوری به نام "افغانستان" هستند!!!

اما "افغانی" کلمه ای ست، که برای توصیف "اشیاء" و "خصائل" و "حالات"ی به کار میرود، که به "افغان و افغانان" تعلق دارند؛ و باز به عبارت دیگر:

"افغان" مخصوص "انسان" است و "افغانی" مربوط به اشیاء و تعلقاتی، که برای "افغانان" تصور شده میتواند!!!

اگر موضوع را از منظر دیگر مطالعه کنیم:

کلمهٔ باشکوه "افغانستان" متشکل است از دو جزء؛ یکی "افغان" و دیگری "ستان" (استان)، که "افغان" جزء اصلی و محوری و هستهٔ این ترکیب است؛ و تنها و تنها برای "انسان" استعمال میشود. تکلیف "ستان" نیز روشن است، که "پسوند مکان" و درین ترکیب به معنای "سرزمین" یا "کشور" و یا "خطه" است. ازین خاطر وقتی "افغانستان" میگوئیم، مراد ما "کشور افغانها" یا "سرزمین افغانها" و یا "خطهٔ افغانان" میباشد. و اگر در مورد خود کلمهٔ "افغان" اندک گپ زده شود:

اولاً باید بدانیم، که کلمهٔ "افغان" اصلاً یک "کلمهٔ عربی" ست؛ و آن هم معرب کلمهٔ "اِپْگان"، که نظر به تحقیقات علمی و زبانشناسانه، یک "لقب رزمی" یا "لقب جنگی" و به معنای "سوارکار رزماور" یا "سوارکار سلحشور" است. چون "اِپْگان" و معرب آن؛ یعنی "افغان"، القاب رزمی و جنگی هستند، ازین خاطر کلمهٔ "افغان" کاملاً فارغ و مستقل از "قوم و نژاد و تبار" است، و این، که از بسیار قدیم تا به امروز، "افغان" را مُعادل "پشتون" قلمداد میکنند، یک اشتباه تأریخی و جزء "اغلاط مشهور" است، که هرگز حکم "صحیح" را ندارد!!!

تعجب بسیار درینست، که اعراب باوجودی، که خود کلمهٔ "افغان" را از کلمهٔ "اِپْگان" بیرون آورده اند، با آن هم این کلمه را به مفهوم غلط استعمال میکنند؛ بلی طوری، که در مقالهٔ قبلی تذکر دادم، اعراب کلمهٔ "افغان" را معادل "کشور افغانها"؛ یعنی "افغانستان" به کار میبرند، و از همینجاست، که کلمهٔ "افغانی" را از پرده برون آورده و به عوض "افغان" سر زبانها انداخته اند.

در بالا گفتم، که "اِپْگان" و معرب آن؛ یعنی "افغان"، فارغ و مستقل از "قوم و نژاد و تبار" هستند، با آن هم آن را برای "قوم و نژاد" استعمال میکنند. "فردوسی توسی" در کتاب بزرگ و باشکوه "شهنامه"، ضمن پرورش داستان جنگ "رستم زاولی" (رستم دستان) با "کُک کهزاد افغان" چنین گوید:

نژادش ز افغان، سپاهش هزار

همه ناوک انداز و ژوبین گذار

ضمن سلسله مقالات "افغان، افغانی، افغانستان"، که بیست سال پیش تقدیم شده بود و هم اکنون در آرشیفهایم در پورتال فاخر "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، در دسترس است، قسمت معتابیهی ازین داستان را نقل کرده و در زمینه به اندازهٔ کافی سخن گفته ام.

طبق این بیت "حکیم فردوسی"، کلمهٔ "افغان" مفهوم و معنای "قومی و نژادی" دارد!!! چون "ابوالقاسم فردوسی" داستانهای قدیم سرزمین ما - بلی؛ داستانهای قدیم سرزمین عزیز ما، "افغانستان" - را در شاهنامهٔ مشهور خود متبلور و متجسم ساخته است، به نکوئی حدس زده میتوانیم، که این "غلط مشهور" حدوداً "دوهزار سال" عمر دارد؛ و این اشتباهی ست، که متأسفانه تا به امروز نیز از بطلان خود نکاسته است. گذشته ازین تفصیلات:

این را هم به نکوئی میدانیم، که نظر به تعاملات قانونی افغانستان، کلمهٔ "افغانی" برای "واحد پولی افغانستان" استعمال میشود؛ و ازین تعامل قانونی کسی منکر شده نمیتواند!!!

سوالی، که باید مطرح گردد این خواهد بود، که اگر "سید جمال الدین" در عصر و زمانه و روزگار ما میزیست، کدام کلمه را برای خود استعمال میکرد؟؟؟

گرچه "سید جمال الدین" یک انسان چندبُعدی و "پان اسلامست" بود و تنها در بُعد و قالب یک مملکت نمیگنجید، مگر اگر "رگ افغانی" اش را میتوانستیم بخاریم، بی مُحابا کلمهٔ "افغان" را در جواب ارائه میکردیم!!!

حالا، که تا اینجا به استدلال پرداخته و هرو مرو خسته شده ایم، جهت انبساط خاطر منظومه ای را از نظر میگذرانیم، که به مناسبت دفن عظام رمیم "سید جمال الدین افغان" سروده شده و در مراسم خاکسپاری آن حضرت، قرائت شده بود.

سالها پیش منظومه باشکوهی را در قالب "ترکیب بند" خوانده بودم، که از طبع استاد کابلزاد زمانه و بزرگترین شاعر "دری/فارسی" - گوی عصر ما؛ اعی "استاد خلیل الله خلیلی" تراویده و حین دفن عظام رمیم "سید افغان" در کابل، قرائت شده بود. این منظومه آنقدر با عظمت و پُر صلابت و جذاب است، که حیف میدانم وطنداران عزیز و علاقه مندم آن را ناخوانده بگذرند.

"استاد خلیل الله خلیلی" - که نه تنها شاعر و سخنور زبردست بود، بلکه محقق برجسته و تأریخنکار هم بود و بر "زبان عربی" تسلط کامل داشت - نیز ضمن "کلیات اشعار" خود این منظومه را به نام "سید جمال الدین افغان" عنوان کرده است و من زحمت هنگفت تایپ و رجه کردن تمام این منظومه شاهوار و عظیم النظیر را جهت خوشنودی خاطر شایقان و عاشقان "سید افغان"، به ذمه میگیرم:

سید جمال الدین افغان

دهر بی اهل نظر، عرصه جانفرسائی ست	سهمگین غمکده رنج فضا صحرائی ست
نور حق گر نشدی مشتعل، از سینه طور	اهل انصاف نگویند، که سینا جائی ست
آفرینش چو تن، و چشم وی ارباب دل است	چشم اگر نیست، جهان پیکر نابینائی ست
نیست گر قافله سالار، شناسای طریق	کاروان رهسپر منزل ناپیدائی ست
خلق آشفته افکار دلاویز وی اند	هر که بر شاهد حق، شیفته و شیدائی ست
نشود دستخوش سیر حوادث، هرگز	ای خوش آن نقش، که بر لوح قلوبش جائی ست

ملک دلها نشود فتح، به جز فضل خدای

به حوادث نرود نقش حقیقت، از جای

مدتی و هـم بر اندیشه جهانبانی داشت	دیو در کشور جـم، تخت سلیمانی داشت
مایه ناز بشر، کـاخ گـرانپایه عدل	پیش سیلاب مظلـم، سر ویرانی داشت
گوهر حق، که همه کون و مکان قیمت اوست	در کف آز و هـوس، روی به ویرانی داشت
یوسف مصر حقیقت شده، زندانی و هـم	چشم بر بدرقه همت کنعانی داشت
وقت آن بود، که در هـم شکند، بند فسون	آن، که در بازوی خود، معجز عمران داشت
وقت آن بود، که پـامال کند، مرز ستم	حق، که بر ملک خـدا، حکم جهانبانی داشت

ناگهان پرده بر افگـند، فروغ تحقیق

باز آورد جهان را ز غـوائب، به طریق

این ضیاء بارقه مطلق بطحائی بود	مشعلی مقتبس از نور یداللهی بود
تیز پـرواز عقابی، که به یک جلوه قدس	تنـگ بر همت او، طـارم مینائی بود
نعره دعوت حق بود، که بیدار کند	هر گـران خواب، که در بند تناسائی بود
آن، که ره گـم شدگان سـفر گیتی را	مشعل نـور هـدا، شمع شناسائی بود

تا دم روح نـــو، اندر تن افسرده شرق راستی در دمش، اِجــــاز مسیحائی بود
آن، که اکنون به دل خـــاک سپردیم، او را دل بیدار جهان، دیــــده بینائی بود
آفتاب فضلا، نخــــبه احقاد رسول

نخل شاداب وطن، دوحه زهراى بتول

آه ای سرور و سر حلقه روشنـــــگهران سید راست روان، میر مبارک نظران
سنت قدسی آبا ز تو روشن گرديد پسر نیک بُــــود، حافظ دین پدران
پــــرده ظلمت دیرینه او هــــام فگند پرتو فیض تو، از دیده کوته نظران
منکر مهر درخشان نبود، جـــــز خفاش منکر ذات تو کس نیست، به جز بیبصران
مادران ناز به فرزند هــــنرمند کنند بیشتر ناز کند بر تو وطن، از دگران
مهربان مادر کشور نگران بود به تو دگر از رنج فراق تو، نباشد نگران

چاک کردند کنون، سینه زیبای وطن

تا کنی جـــــای در او، ای دل دانای وطن

کوهساری، که به چرخ است سر تمکینش ننشیند سر هـــــر بام و دری، شاهینش
طبع شهباز ترا نیز نیفتاد، پسند آشیانی به جهان، جـــــز قل سنگینش
این همان خانه سنگ است، که پرداخت وطن بهر آسایش، اندر دل مهر آئینش
پس ازین بر تو، صبا مشک فشان خواهد بود از در و دشت وطن، با نفس مشکینش
کوهساران فلکسا همه شب، ذکر کنند روزگاران ترا، با فلک و پروینش
هر بهاری، که شود سبز گلستان وطن بر مزار تو کند هدیه، گل و سرینش

شمع بالین تو، افکار جوان خواهد بود

نور اندیشه صاحب نظران خواهد بود

سید! اولاد وطن منتظرانند، همه روی بنما، که به سویت نگرانند، همه
پیش تابوت تو، کهسار وطن، از سر صدق بهترین گوهـــــر خود باز فشانند، همه
رودهائی، که به بالین تو میگفت سرود در قدوم تو کنون مویه کنانند، همه
منظر دیده صاحب نظران، مسند تُست جای دارد، که به چشمش بنشانند، همه
دست از رخنه تابوت برون آر، که خلق بوسه از دست تو یکباره ستانند، همه
دیرباز آمده ای، عاشق دیدار توایم قد علم کن، که ترا دیده توانند، همه

دیرباز آمده ای، چشم وطن در ره توست

آرزوهای همه، در همه جا، همره توست

این منظومه باشکوه روز شنبه - مؤرخ دهم جدی ۱۳۲۳ - و پس از دفن عظام رمیم "سید جمال الدین افغان"، که از استانبول به کابل انتقال داده شده بود، قرائت گردید.

اگر وقت و حوصله بود، باز به موضوع خواهم پرداخت؛ والسلام

(خلیل الله معروفی - جرمنی - ۲۷ اپریل ۲۰۲۵)

سید جمال الدین افغان

Maroofi_k_sayyed_jamaaloddin_e_afghan_2.pdf